



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۱۰/۰۸

ف، هیرمند

در بارهٔ خشونت

به هر سو و جهتی نگاه میکنی، خشونت است و عملیات جهشی و تعرضی؛ در دنیا، در قاره ها، در برخی از کشور ها، در مناطق داغ و بحرانی، در خانه، در مکتب، در مدرسه در... گویی دگر مدارا و تعامل عادی بی اثر گشته و اعتبار خودش را از دست داده است و ناگزیر هستی ولو در قاعدهٔ «مشت و دروش» تن به پذیرش "خشونت" بدهی، تجاوز معنی دار روسیه به اوکراین، قتل عام باشندگان غزه و اشغال کامل سرزمین های شان، خشونت مسلط در سودان، تنش های داغ خشونت زا در نایجیریا، ناآرامی ها در وینزویلا و برخی دیگر از ممالک امریکای لاتین، تب خشونت در جنوب آسیا، عملیات خشونت بار در پاکستان، تهدیدات چین برای جزیرهٔ تایوان، قد بلندک های کوریای شمالی، جابجایی های قطعات بیشتر نظامی ایالات متحدهٔ امریکا در شرق میانه، مشت دندان نشان دادن قدرت ها در این و آن گوشهٔ جهان به همدیگر و رقابت در تولید و اختراع سلاح های نامتعارف و کشتار جمعی دول خشونت مدار و ... این ها همه نمود حضور تمایل ایفا و اجرای خشونت را در سیمای گسترده و آشکار آن به ما خاطر نشان می سازد.

اگر اما به خشونت های نامرعی و بالقوه توجه کنیم، نقطه ای از دنیای ما باقی نخواهد ماند که فارغ از دژخیم خشونت باشد.

«بر اساس تعریف سازمان صحتی جهان، استفاده عمده از قوای جسمانی به صورت عملی یا تهدیدآمیز علیه فرد یا گروهی دیگر است، طوری که منجر به افزایش بروز یا احتمال آسیب، مرگ، صدمات روانی و محرومیت شود. خشونت پدیده ای به شدت پیچیده است که ریشه در عوامل متعدد زیستی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... دارد.»

بر اساس انواع خشونت مطروحه در تعریف سازمان صحتی جهان، می توان خشونت را به سه دسته آتی در نظر گرفت: خشونت بر علیه خود. خشونت میان افراد: خشونتی که توسط یکی از نزدیکان، یا شخص ناشناس (خشونت میان افراد گروه) رخ میدهد. خشونت جمعی مانند خشونت های که ماهیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند. این نوع خشونت منحصر به نظام های اجتماعی است که گروه های اجتماعی مسلط بر حاکمیت آنها بر دیگران غیر از خود شان روا میدارند.

هر یک از گروه های بالا انواع خشونت های متنوعی دیگری را در خود دارد؛ که هر کدام شان در ساحه ای که ارتکاب می یابند، مورد شناسایی قرار میگیرند مانند بد مواظبت کردن اطفال، یا مواظبت بد از بزرگ سالان، یا بنابر رابطه ای که میان خشونتگر و قربانی آن وجود دارد مثل خشونت در زناشویی و خشونت فامیلی.

خشونت بنابر ماهیت فعل آن نوعیت های متفاوت دیگر را به خود میگیرد، نوع خشونت خیلی معمول که روی میدهد، خشونت های فزینی، خشونت های جنسی، خشونت های روانی و خشونت های گفتاری یا زبانی اند.

در حوزه مدنی در روابط افراد عمل خشونتبار زمانی رخ میدهد که شخصی بدون داشتن حق، به یک داشتهٔ مسلم شخص دیگر تعرض نماید مثلاً درخت کسی را بر کند و یا دیوار شخص دیگری را بغلتاند و باعث وارد کردن ضرر به شخص گردد.

"ژنه تان اسپنسر" در بارهٔ خشونت چنین اندیشیده است: «خشونت ذاتاً پدیدهٔ جمعی است تا فردی، اجتماعی است تا غیر اجتماعی (یا به تعبیری ضد اجتماعی)... خشونت اساساً دارای ساختار فرهنگی بوده و برمبنای فرهنگ تفسیر میگردد... خشونت توانایی زیادی برای برهم زدن امور و تشویه فضای اجتماعی دارد...»

"اسلاوی ژیرک" خشونت را به سه نوع دسته بندی میکند؛ خشونت بالفعل، خشونت بالقوه و خشونت بالذات، که مشهودترین نوع خشونت را خشونت بالفعل میدانند.

خشونت بالقوه آن نوع خشونت موجود ولی نامرعی را میدانند که همزمان ترس و ارعاب را بر قربانی اعمال میکند و هم آبتن خشونت بالفعل برای فردا است.

ولی خشونت بالذات یا نمادین را خشونت همگانی برای تمام جامعه تشخیص می‌کند، زیرا این نوع خشونت محصول خصلت و ذات نظام اجتماعی-سیاسی و یا نظام ایدیولوژیک مستقر در جامعه است که به طور خودکار خشونت را می‌آفریند، این خشونت در طبیعت نظام های استبدادی، مختق، توتالیتر، تمامیت خواه، ایدیولوژیک و دکتاتوری وجود خواهد داشت. نظام های نامبرده برای زنده ماندن خود، اقسام خشونت را بر جامعه چنان به اجرا می گذارند که گویی طبیعت چنین تقدیر کرده است تا در عمل در روح و در کار امور خشونت را پذیرفت و آنرا متحمل گردید، پژوهشگران به سبب ماهیت "ضد اجتماعی" بودن خشونت، به نوع خشونت بالذات یا نمادین بیشتر معطوف گشته اند و آنرا جز فرهنگ نظام تمامیت خواه تشخیص نموده اند.

خشونت در انواع خود از هر چه بغض است و نفرت، کینه است و قهریت، خشم است و ارباب، وحشت است و دلهره و ترس، از هیچ یک از این ها کمی نمی کند. ماحصل این منفی ترین احساس ها خشونت را به بار می آورد. مؤرخان خشونت های مختلف را در ادوار تاریخ در کار های شان گرد آوری کرده اند از خشونت دوران برده داری، تا خشونت های مرحله زمینداری و تا خشونت های جوامع حاکمیت سرمایه و نیز خشونت های دوره های دور و نزدیک ممالک عقب نگه داشته شده، که در آن خشونت های شامل "استبداد شرقی" را نیز می توان مطالعه کرد؛ در این نوع استبداد خشونت روانی یا خشونت نامرعی به مثابه ابزار سیاسی بر تمام جامعه مستولی بود و این خشونت یک امر معمول و پذیرفته شده می نمود. و اما خشونت فزیکتی این استبداد مشتمل بود، بر کشتن و بستن بی دلیل و برهان، تصاحب زنان و دختران بدون داشتن حق و توافق و اجازه، تصاحب و غصب دارایی های افراد بی دفاع و متعلق به طبقات مستضعف، گوش بریدن ها، قطع اعضای بدن، قین و فانه، تیل داغ کردن ها در فرق سر، غرب و غراب کردن ها، شکنجه و تجاوز بر اعضای فامیل در برابر چشمان متهم، فرو کردن ابزار چوبی و فلزی در شرمگاه های زندانی، کور کردن ها، معیوب گردانی های عمدی، شلاق کاری ها، دادن گرسنگی و تشنگی، قرار دادن در سردی هوا و...

همین حالا و دیروز های نزدیک در مناطقی از دنیای ما، حاکمیت های مستبد بر علیه انسان از هیچ نوع خشونت و مظلومی دریغ نه ورزیده اند، در این میان شکنجه های دوران حاکمیت پرچی- خلقی خیلی متباز و برجسته است؛ در تاریخ استبداد در وطن ما در زمینه اجرای مظلوم و شکنجه های خشونتبار دهشتناک همین هفت ثوری ها دست بالا داشته اند که حافظه تاریخ ما آنرا به خاطر سپرده است.

در باره منشأ و سرچشمه بروز خشونت نظرات متعدد وجود دارد عمده های این نظرات چنین اند؛ سلطه و اقتدار طلبی، کسب منافع اقتصادی، تحمیل ایدیولوژی خود به وسیله اعمال خشونت، تحمیل سلطه یک گروه سیاسی بر جمع با استفاده از خشونت که تاریخ شاهد آن است. برخی از محققان می اندیشند که بروز خشونت، خود خشونت زاست یعنی پدید آمدن یک عمل خشونتبار و در شکل فزیکتی و یا غیر فزیکتی آن سبب یک دور پدید آمدن خشونت خواهد گردید.

در اینجا باید خشونت های "قانونی، مشروع و موجه" را از خشونت های غیر معمول و فرا قانونی مجزا نمود، به نظر "ماکس وبر" آدم ها برای حفظ امنیت و نظم، حق اعمال خشونت را به "دولت-ملت" به رسمیت شناخته اند که ارگان های آن می توانند در حالات لازم از این صلاحیت اعمال خشونت کاربگیرند، مانند تطبیق مجازات خشونتبار بر محکومان، اعمال خشونت برای اجرای پلان های دولت در امور دفاع و برای پدید آوردن آرمان های مطروحه اش و... توماس هابز به این نظر بود که انسان ها در حالتی طبیعی، حق هر چیزی را در جهان داشته اند که استفاده از خشونت علیه دیگران بر این اساس توجیه می شد. با این هم عده ای برای بقای انسان ها و "امنیت آنان حق استفاده از خشونت را برای افراد منتفی دانستند و اقتدار انحصاری دولت بر خشونت را به منظور حفظ صلح، قبول نمودند.

در عمل خشونت به چه اشکالی به اجرا گذاشته می شود؛ از جنگ های گسترده جمعی گرفته تا زد و خورد های انفرادی، تا شکنجه و بدرفتاری های فزیکتی و غیر فزیکتی تا شلاق زدن افراد بدون موجب در راه و معابر، گلاویز شدن افراد و کودکان در مجامع و مدارس، تا خشونت های خانوادگی و زناشویی. در نوع خشونت نامرعی تا چیره گردانی ترس و ارباب و نگران ساختن انسان ها، تا تهدید و اخطار به مرگ و یا رسانیدن آسیب های جسمانی و...، تا داد زدن و غضب کردن، تا بستن تنفس های فرهنگی، تا محدودیت جنبیدن و گشت و گذار و... نوع و اشکال افعال خشونتبار خیلی ها متنوع اند و نمی شود تمام انواع آنرا ردیف نمود، شاید هر کدام از ما محل تجربه یک نوع مشخص آن بوده باشیم، به همین خاطر شرح و حدود خشونت را از مسایل خیلی مبهم و پیچیده گفته اند.

اگر به دقت نگریسته شود خشونت و اعمال خشونتبار - چه از نوع آشکار و چه از نوع نامرعی آن - در نقطه مقابل "امنیت" قرار دارند، خشونت در هر نوع و شکل آن شکننده امنیت است محل امنیت است، زهر و کشنده امنیت است؛ حالتی که قربانی خشونت باشد، امنیت در آنجا حضور یافته نمی تواند یعنی حالت ضد امنیت بروز و حضور خشونت و یا احتمال وقوع آن است، نمی توان همزمان هم خشونت مدار بود و هم امنیت را داشت. در یادداشت یکی از دوستان اندیشمند و عالم خواندم که: «هیچ امنیتی نخواهد بود مگر آنکه پیش از آن ترس و اضطراب مستولی بوده باشد» به عبارت دیگر امنیت پایان و ختم "ترس و اضطراب" (خشونت) است. وقتی از امنیت صحبت می کنیم، در واقع با فقدان و غیبت خشونت، دلیل آوری می نمایم، خشونت و امنیت رابطه متضاد دارند مثل شب و روز، مثل روشنایی و ظلمت مثل سپید و سیاه که با توضیح یکی آن دیگری معنی می یابد، احساس بی امنیتی کردن ترس از وقوع یک حالت خشونتبار است که یا

این حالت اتفاق افتاده است و یا در شرف وقوع است، بی‌امنی بی‌ان امنیت است، خشونت حذف امنیت و به عقب راندن آن است، تأمین امنیت یعنی رد و دفع خشونت. ماحولی در امن و امان است که فارغ از خشونت باشد. پاما با این همه، خشونت بخشی از اعمال معمول زندگی انسان بیچاره است، حتی برای مشروعیت و توجیه آن دلیل آوری می‌کنیم؛ خشونت تدافعی؛ خشونتی که برای دفاع و دفع خشونت هجومی و یا تعرضی به عمل می‌آید. خشونتی که به صورت مقاومت در برابر ظلم و نابرابری عمل می‌شود. برای توجیه خشونت تأریخ مثال‌های فراوانی به جا گذاشته است. خشونت انسان‌های بدوی در بدو پیدایش‌شان در بدست آوردن غذا قابل توجیه بود، انسان آن دوران مثل انسان کنونی مجهز به مدنیت عالی مادی و معنوی نبود، اما خشونت‌های نمادین برخی از نظام‌های اجتماعی و ایدئولوژیک کنونی هم برای امیال‌شان بنا بر خصلت طبیعی آنان به عمل آورده می‌شود، همین نظام‌ها خشونت را جز طبع بشر دانسته و استدلال می‌کنند، که این هم به نحوی خشونت را توجیه پذیر می‌سازد.

"ژان ماری مولر" فرانسوی در متنی که برای یونسکو تهیه کرده بود، چنین نوشته است: «سخن گفتن شالوده‌ساختار جامعه پذیری است و اتفاقاً وجه مشخصه آن مردود شمردن خشونت است چون انسان حیوان ناطق است، این بدان معنی است که مردود شمردن خشونت هسته اصلی انسان بودن را مشخص می‌سازد در عمل اصول و روش‌های خشونت پرهیزی است... که انسانیت انسان‌ها انسجام و موضوعیت معیارهای اخلاقی مبتنی بر اعتقادات و نیز احساس مسئولیت را تشکیل می‌دهد، به نحوی که خشونت در واقع انحراف ریشه‌یی از انسانیت است، هر جا زبان آلوده به خشونت می‌شود تحت تأثیر شرایط آسیب‌زای تصادفی است که منطق ذاتی ارتباط نمادین را مخدوش می‌سازد...»

پایان